

# آنگاه آنگاه

شماره - دوم  
اردی بهشت ماه  
۱۳۵۵

سال پنجاه و هشتم  
دوره - چهل و پنجم  
شماره - ۲

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی ( نسیم )

( سردبیر : محمد وحید دستگردی )

سید محمدعلی جمالزاده

ژنو - سوئیس

## رواج بازار شعر و شاعری

( دنباله قسمت بیست و چهارم )

بت تراشی و بت پرستی :

خود ما ایرانیها که به بت تراشی و بت پرستی رغبت مخصوصی داریم  
خواجه را بمرتبه و مقامی مبرسانیم که بالا تر از آن شاید تنها مرتبه و مقام  
امام و پیغمبر است و خطاب به حافظ با ایمان راسخ میگوئیم : (۱)

(۱) در اینجا سخنرانی محققانه و پرمغز و مفصل استاد ایرانشناس و اسلامشناس  
آلمانی استاد بورگل ( با کاف فارسی کسره دار ) استاد دانشگاه برن ( سوئیس ) را یاد  
آور میشویم که درباره « گوته و حافظ » چندسال پیش از این بزبان فارسی در تهران —

« آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری »

چه بهتر که شاعر عزیزمان را دوست بداریم و برایش مقامی بس والاتر و بالاتر قائل باشیم ولی آیا جایز است که کسی را از مخلوق خدا از مدار و مرز و امکانات آدمیان بیرون و بالاتر بنشانیم و ادعا نمائیم که از هر عیب و ضعفی ولو هر قدر هم اندک باشد بکلی عاری است و بدرجه کمال مطلق رسیده است .

آیا بصواب و انصاف نزدیکتر نخواهد بود که خواجه شهرآز را ( که بعضی از مؤلفین اصل و نسب او را از جاهای دیگری بغیر از شیراز نوشته اند ) (۱) هر چند بحق او را « لسان الغیب » خوانده اند و میخوانیم با اینهمه فردی از افراد بشر بیشتر ندانیم و جایی که پیامبر اکرم ما بصراحت فرموده است که من نیز مثل شما بشری بیش نیستم و همه معتقدیم که « ما محمد الا رسول » غلو در حق اشخاص را جایز ن شماریم .

البته شکی نیست که حافظ در طریق اکمال نفس مراحل مهم و اساسی بسیاری را طی فرموده است ( گذشته از آنچه فطری و ذاتی و خود نیز آنرا

← ایراد فرمودند و ما در قسمت‌های آینده همین گفتار درباره حافظ قسمت‌هایی از آنرا نقل خواهیم کرد . این استاد محترم مقداری از غزل‌های دیوان شمس را هم بآلمانی بترجمه رسانیده و با مقدمه با ارزش و مطالب نفیسی بصورت کتاب منتشر ساخته اند ( رجوع شود به مقاله راقم این سطور درباره این کتاب در مجله « راهنمای کتاب » اولین شماره سال ۱۳۵۴ ) ، ایشان باز در همین اوقات اخیر مقداری از غزل‌های حافظ را نیز بآلمانی برگردانده و بصورت کتاب زیبایی انتشار داده اند ، خداوند به امثال ایشان توفیق کامل ارزانی فرماید که خدمت شایانی بزبان و ادب و فرهنگ ایران میکنند .

(۱) رفیق گستاخ « یار دبرینده » باز از طریق فضولی از من میپرسید که نمیدانم —

«خدا داد» خوانده است) که خیلی بندرت نصیب اولاد آدم می‌گردد و حتی میتوان گفت بهمان مقامی رسیده بوده است که اشیاء را کماهی میدیده است. دربارهٔ حافظ و غلو در کار او کار را بجائی کشانیده اند که چنانکه سابقاً هم بدان اشاره ای رفته است (قسمت هفتم همین گفتار) مثلاً در کتاب «قصص-العلماء» چنین میخوانیم:

« روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کنار دجله رفت و قلمدان و کاغذ خواست و پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و در میان آب انداخت و فرمود که اینها کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم است که بعد از چندین سال در شیراز عارفی که از اولیاء است خواهد برانگیخته شد و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان او خواهد جاری شد و آن عارف حافظ نام دارد.»

← حافظ با آنهمه تعلق خاطری که به شیراز و آب رکناباد دارد چرا در این بیت

« خرد در زنده رود انداز و می نوش»

« به گلبانگ جوانان عراقی»

و یا در این بیت دیگر:

« اگرچه زنده رود آب حیات است»

« ولی شیواز ما از اصفهان به»

چرا رکناباد را گذاشته و زنده رود اصفهان را بمیان کشیده و سخن از اصفهان بمیان آورده است. گفتم شاید بقول فرنگیها های توارث و «آتاویسم» در میان باشد و اصفهانی الاصل بودن خواهی خالی از حقیقتی نباشد و انگهی البته زنده رود هم با آواز عراقی شاید مناسبت بیشتری داشته باشد. گفت آیا بهتر نیست که باز بهمان «الله اعلم» موروئی توسل بجوئیم که قرنهایت حلال مشکلات ما شده است. گفتم حرفی ندارم و مباحثه پایان یافت.

محب غال غلو و مبالغه از عقل و اعتدال دور است و آیا ما باید هر غلو و اغراقی را بدو چون و چرا و آری ونه بپذیریم . آیا ما باید واقعاً باور نمائیم که امروز تمام مردم دنیا حافظ ما را از تمام شعرا و حکما و عرفای خود بزرگتر و والاتر میدانند . آیا بزرگان و اصحاب نظر ما از بت - تراشی و بت پرستی بصد زبان نکوهش نکرده آنرا گناه و معصیت ندانسته و علامت تعصب و خامی نخوانده اند ، آیا ما پیامبر اکرم خودمان را « شکننده اصنام » نمی خوانیم . آیا در میان آن همه غزلهای حافظ ( در حدود ۵۰۰ غزل ) و آن همه ابیات ( در حدود ۵۰۰۰ بیت ) نمیتوان ابیاتی پیدا کرد که بیای آنهمه ابیات عالی و ممتاز و کم نظیر ( و بلکه گاهی بی نظیر ) او نرسد . آیا نمیتوان همان کاری را کرد که من روسیاه کرده ام یعنی غزلهای حافظ را تا حدی دسته بندی کرد و بعضی از آنها را ( عالی ) و تعداد دیگری را ( ممتاز ) و دسته ای را ( خیلی خوب ) و برخی دیگر را فقط ( خوب ) و بالاخره عده بسیار قلیلی را که شاید از انگشتان يك دست تجاوز نکند ( معمولی ) . ( دارای ابیات نسبتاً مست ) دانست . من خوب میدانم که حتی در همان غزلهای بسیار معدود معمولی هم ممکن است گاهی ابیات خوب و خیلی خوب ( و بلکه گاهی عالی و ممتاز ) هم بدست آید . آیا میتوان منکر شد که ابیاتی از قبیل :

« الغیث ای مایه جان ، الغیث » الخ .

« بنویس دلا بیار کاغذ » الخ .

« سواد زلف سیاه تو جاعل الظلمات

بیاض روی چو ماه تو فائق الاصباح »

« ز دیده ام شده صد چشمه در کنار روان  
 که خود شنا نکند در میان آن ملاح »  
 « نداد لعل لبش بوسه ای بصد تلیس  
 نیافت کام دل من از او بصدالحاح »

« چندانکه گفتم غم با طیبیان »  
 « درمان نکردند، مسکین غریبان »

« چندان گریستیم که هر کس که بر گذشت  
 در اشک ما چو دید روان گفت کاین چه جوست  
 « دارم عجب ز نقش خیالش که چون نرفت  
 از دیده ام که دم بندمش کار شست و شوست  
 « زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد  
 بگذار تسا مقابل روی تو بگذریم »  
 که با وجود چهار بار استعمال فعل « گذشتن » باز از ابیات ممتاز حافظ  
 بشمار نمی آید.

« خواهم که پیش میرهت ، ای بی وفا طیب »  
 « بیمار باز پرس که در انتظارمت » (۱)

(۱) با « یار دیرینه » راقم این سطور شاید آشنا شده باشید رغبتی به فضولی  
 و گستاخی دارد و خداوند او را زبان دراز آفریده است . وقتی این ابیات را در ضمن  
 مقاله ام دیدم حاضرم شرط ببندم که در دیوان حافظ بیشتر از انگشتان دو دست و  
 دو پایم از این ابیات برایت پیدا کنم . گفتم رفیق هر دریائی جزر و مد دارد وانگهی —

(من قبول دارم که شاید در تشخیص بکلی بغلط رفته باشم و تنها ذوق شخصی ناقص خودم را مناط اعتبار قرار داده باشم ولی باز هرچه باشد جانی برای گفتگو باقی میماند) آیا این نوع ابیات با آن همه ابیات عالی و کم نظیر حافظ برابر است. من تصدیق میکنم که میتوان احتمال داد این ابیات (یا بعضی از آنها) از حافظ نباشد و یا آنکه حافظ در موارد مخصوصی بالبداهه و مرتجلاً از سر تفریح یا جوانی ساخته باشد و یا با احتمال قوی تر میتوان قبول نمود که مقداری از آنها را (بخصوص آنهایی را که قافیه آنها با حروفهائی است که برای آنها در غزل فارسی قافیه بآسانی پیدا نمیشود و یا بلکه هیچ پیدا نمیشود) و کسانی که دیوان حافظ را بدون و یا بعدها استنساخ کرده اند برای آنکه برای هر حرفی از حروف الفبا غزلی یا غزلهائی بصرافت طبع ساخته داخل دیوان کرده باشند. اما رویهمرفته ولو تنها بعضی از این قبیل ابیات را هم از حافظ بدانیم آیا چنانکه اشاره رفت میان آنها با آن همه ابیات عالی و ممتازی که در صفحه جهان اسباب شهرت و عظمت حافظ گردیده است هیچ تفاوتی وجود ندارد. آیا میتوان منکر شد که گفته و سخنان و مطالب را گوینده آن هر قدر هم بزرگ و بزرگوار باشد (کلامی را که مبنی بروحی و الهام باشد استثنا میسازیم) نباید یکدست و در بسته پذیرفت و هیچگونه ضعف و مستی و یا نا استواری را در آنها بکلی نادیده گرفت. عقل و انصاف بدین سؤال جواب منفی خواهد داد.

← هنگامی که شب با آسمان پرستاره نگاه میکنی بعضی از آن ستارگان بسیار درخشانند و برخی را با درخشندگی کمتری نمی بینی. آیا باور نداری که این تفاوت بیشتر نتیجه نقص قوه باصره تست و الا از کجا که همان ستاره های کم نور در واقع بمراتب درخشانند تر از آن ستارگان فروزنده نباشند. افسوس که «یاددیرینه» را باین آسانها نمیتوان قانع و مجاب ساخت و شاید حسنش هم در همین باشد.